

روایت‌های گوناگون از افسانه سیب نیوتون

فریدون تنکابنی

دوست گرامی آقای شهریاری

بعد از سلام دو شماره «چستا» که لطف فرموده بودید، رسید. ممنون. بهراستی نثریه خواندنی و پر بار و پرمحتوایی است. انتشار آن را به جناب ملک‌پور و شما و همه خوانندگان آن تبریک می‌گویم. در شماره دوم مقاله خوب و خواندنی شما را درباره سیب معروف نیوتون می‌خواندم و بهره و لذت می‌بردم. به یادم آمد که چند سال پیش من هم پس از خواندن مقاله‌ای علمی در این باره، به قول هنرمندان، «روی این تم اتود کرده بودم» و نکته‌هایی نوشته بودم. آن‌ها را به ضمیمه چند نکته دیگر خدمت‌تان می‌فرستم، شاید برای خوانندگان زنگ تفریحی باشد. این نکته‌ها در سال ۱۳۵۶ نوشته شده، و اشاره به «سیب وارداتی» مربوط به اوضاع و احوال آن سال‌هاست.

فریدون تنکابنی

مردک آن قدر بی‌استعداد بود که اگر یک گاله سیب هم روی سرش خالی می‌کردند، نمی‌توانست قانون جاذبه را دریابد.

مردی زیر درخت سیبی نشسته بود. سیبی از درخت کنده شد و به سر او خورد. مرد چیزی نگفت. سیب دیگری بر سرش افتاد. باز چیزی نگفت. سیب سوم که به سر مرد خورد، مرد چنان از کوره در رفت که برخاست و روبه درخت داد زد: «بابا، دست بردار! قانون جاذبه را که نیوتون کشف کرده، دیگر چرا مرتب سیب‌هایت را به سر من می‌زنی!»

□

مردی زیر درخت گلابی نشسته بود. گلابی‌ای از درخت کنده شد و به سر او افتاد. مرد با خود اندیشید: «اگر سیب بود، قانون جاذبه را کشف می‌کردم. حالا باید چه قانونی را کشف کنم؟»

سیبی که به سر مرد خورده بود ، با فروتنی و شرمساری گفت : « خیلی عذر می‌خواهم ، دوستانم مرا هل دادند ، قصد نداشتم قانون جاذبه را به‌یاد شما بیاورم.»

□

سیب کرمو با خود گفت : « بخشکی شانس ! سبب قانون جاذبه که نشدیم هیچ ، کرم هم گذاشتیم ! »

□

وقتی که سیب به سر نیوتون خورد ، نخستین واکنش او این بود که با خشم به سیب گفت : « مردم آزار ، مگر کرم داری ؟! »

□

شخصی سیبی به‌دست گرفته بود و می‌گفت : « گاز زدن یا گاز زدن ، مسئله این است ! »
طفلک شکسپیر را با نیوتون عوضی گرفته بود !

□

مادر به پسرش تشر زد : « چرا این قدر آن سیب را بالا و پایین می‌اندازی ؟ سیب برای خوردن است ، بازیچه نیست که ! »
چه بسیار نیوتون‌هایی که به خاطر خشم و بد خلقی مادران ، در کودکی از میان رفته‌اند !

پروپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جاب علوم انسانی

□

پسر گفت : « پدرجان ، درخت سیبی در باغچه بکار . »
پدر پرسید : « برای چه ؟ »
و پسر پاسخ داد : « می‌خواهم ، بزرگ که شدم ، قانون جاذبه عمومی را کشف کنم.»

□

یکی از تاریخ نویسان ، در کتاب تاریخش نوشت : « اگر سیبی که به سر نیوتون افتاد ، اندکی کال‌تر بود ، مسیر تاریخ دگرگون می‌شد. »

سیب‌اعلائی که در دکان میوه‌فروشی، در جعبه‌غنوده بود، با خودستایی به همسایه‌اش گفت: «من کیلویی بیست تومان می‌ارزم، سیب نیوتون کیلویی چند تومان می‌ارزید؟»



انگلیسی‌ها مثلی دارند که می‌گویند: «سیب‌سرخ برای دست نیوتون خوب است.»



روزی از روزها، سعدی شیرازی، مانند نیوتون، در باغی، زیر درخت سیبی، نشسته بود. اما هنگامی که سیب بر سرش افتاد، به جای کشف قانون جاذبه عمومی، این شعر را سرود:

«اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی برآوردن غلامان او درخت از بیخ»



وقتی که سیبی از درخت کنده شد و به‌سر عاشقی که آن زیر نشسته بود، خورد، عاشق به‌جای این که به‌یاد قانون جاذبه بیفتد، به‌یاد «سیب زرخدان یار» افتاد.



سیب همیشه سبب باز شدن چشم و گوش آدم می‌شود. چه طرف حضرت آدم باشد، چه نیوتون.

پروپشگاه علوم انسانی □ اعانت فرهنگی

یکی از سیب‌های درخت، با خودنمایی، می‌گفت: «آقای نیوتون می‌گوید که تنها کره زمین نیست که مرا به‌سوی خود می‌کشد، من هم کره زمین را به سوی خودم می‌کشم.»

سیب‌های دیگر که حسودیشان شده بود، پرسیدند: «آقای نیوتون دیگر کیست؟» و سیب پاسخ داد: «همان آقای که آن روز برادرم روی سرش افتاد.»



اگر نیوتون این روزها زندگی می‌کرد، هرگز موفق به کشف قانون جاذبه نمی‌شد. با سیب وارداتی که نمی‌شود قانون علمی کشف کرد!

نخستین سیبی که وارد تاریخ - یا درست‌تر بگوییم : وارد « پیش از تاریخ » شد ، سیبی بود که به وسوسه شیطان ، ننه حوا به بابا آدم تعارف کرد .
وقتی که حوا این سیب سرنوشت‌ساز را به آدم داد ، می‌دانید آدم چه کرد ؟ خیلی ساده ، سیب را گاز زد ! زیرا کارد و چنگال نداشت تا آن را پوست بکند و تکه‌تکه و مثل بچه آدم بخورد .



سیب تنها به علم خدمت نکرده است . در عالم سیاست و تاریخ هم خدمتگزار بوده است . معروف‌ترین سیب تاریخی ، سیبی است که ویلهلم تل آن را روی سر پسر خود گذاشت و با تیر زد .
یکی از دانشمندان علم تاریخ که کتابی به نام « نقش سیب در تاریخ » نوشته بود ، در آن کتاب اظهار عقیده کرده بود که اگر تیر ویلهلم تل ، به جای آن که به سیب بخورد ، به قلب پسرش اصابت می‌کرد ، سوئیس زودتر به استقلال می‌رسید .



یکی از فیلسوفان ناشناس و گمنام وطنی ، سیبی به هوا پرتاب کرد و دوباره گرفت . اما به جای آن که از تماشای حرکت و گردش سیب ، حرکات وضعی و انتقالی زمین را کشف کند ، این کلام حکیمانه را صادر کرد :
« سیبی که به هوا می‌اندازی ، تا به زمین برگردد ، هزار چرخ می‌خورد . »

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



وقتی که ارشمیدس برهنه از حمام بیرون دوید و در خیابان‌ها به راه افتاد ، پلیس او را به اتهام جریحه‌دار کردن عفت عمومی دستگیر کرد و به دادگاه تحویل داد .



وقتی که « دنی پاپن » با دقت و کنجکوی به در کتری که بخار آن را به حرکت درمی‌آورد ، خیره شده بود ، زن او سرش فریاد کشید : « - چرا به اون کتری صاحب-مرده ماتت برده ؟ چایی را دم کن ؛ از گشنگی مردم ! »